

## جمله و تقسیمات آن از دیدگاه ابن هشام و مخزومی

دکتر ابوالفضل رضایی<sup>۱</sup>

استادیار دانشگاه شهید بهشتی

(از ص ۲۹ تا ص ۴۶)

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۰۴

تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۸/۱۰

### چکیده

یکی از موضوعات مهم نحوی که همواره مورد بحث و اختلاف نحویان قدیم و جدید بوده، بحث جمله و تقسیمات آن است. جمله از نظر ابن هشام به سه قسم؛ فعلیه، اسمیه و ظرفیه تقسیم می‌شود. جمله ظرفیه از نظر وی، جمله‌ای است که مسند آن ظرف یا جار و مجرور مقلّم و مسبوق به نفی و استفهام باشد مثل: «أعندک زید» یا «أفی الدار زید». اما مخزومی این تقسیم‌بندی را قبول ندارد و مثل سایر نحویان معتقد است جمله دو نوع است: اسمیه و فعلیه. او نوع سوم یعنی ظرفیه را به عنوان یکی از اقسام جمله نمی‌پذیرد و می‌گوید: ظرف اگر متکی بر ادات باشد، جمله فعلیه و اگر متکی بر ادات نباشد، جمله اسمیه است. نه این‌که قسم دیگری را به اقسام جمله بیفزاییم و ظرفیه بنامیم. او همچنین در مورد معیار تشخیص جمله فعلیه و اسمیه با ابن هشام در تعارض است. مخزومی جمله «البدرُ طلع» را مثل جمله «طلع البدر» فعلیه می‌داند؛ زیرا مسند آن فعل است و جمله «البدرُ طالع» را اسمیه می‌داند؛ زیرا مسند آن اسم است.

**واژه‌های کلیدی:** نحو قدیم، نحو جدید، ابن هشام، مخزومی، جمله، ظرفیه.

---

۱. پست الکترونیکی نویسنده مسؤول: A\_Rezayi@sbu.ac.ir

## مقدمه:

علم نحو از گذشته تاکنون، همواره از اهمیت خاصی برخوردار بوده است، به طوری که در قرون گذشته، ادیبان همواره مردم را به فراگیری آن فرا می‌خواندند و ندانستن آن را خطری بزرگ تلقی می‌نمودند. آن‌ها هم اصول اولیه آن را از نحویان فرا می‌گرفتند و در محاورات و مکاتبات خود بکار می‌بستند. تا این‌که برای اولین بار، شکل مدون و منظم آن در «الکتاب» سیبویه، نحوی بزرگ مکتب بصره پدیدار شد. کتاب سیبویه که در برگیرنده دیدگاه‌های استاد وی خلیل بن احمد است، خیلی زود توانست جایگاه بلندی را در ادبیات عربی به خود اختصاص دهد و از کتاب‌های بزرگ، توجه بزرگان این علم را به خود معطوف کند. کم‌کم نحویانی دیگر چون ابن هشام پا به عرصه نهادند و با هدف خدمت به زبان به استخراج مباحث نحوی و تدوین اصول آن بر آمدند. از این رو شمار نحویان بالا گرفت، تا این‌که در نهایت عواملی چون استفاده از سلیقه‌های شخصی در گزینش برخی مسایل نحوی، پیروی از ظاهر عبارات و نادیده انگاشتن معنی و مفهوم، استفاده از شواهد شعری به جای قرآن و احادیث و سرانجام تحلیل‌ها و تعلیل‌های عقلی و فلسفی ناروا در مباحث آن، سبب شد تا این علم مسیر اولیه خود را از دست بدهد و وارد هزارتوهایی شود که رهایی از آن کار آسانی نیست. به طوری که نحویان از مسایل بسیار ساده و پیش پا افتاده نظیر کل فاعل مرفوع، کل مفعول منصوب و... غول‌هایی ساختند که کسی را یارای مقابله با آن نیست.

کار به همین منوال ادامه داشت تا این‌که نخستین بانگ اعتراض علیه نحو از اندلس بگوش رسید. ابن مضاء قرطبی نحوی قرن ششم با تدوین کتابی با عنوان «الردّ علی النحاة» به ردّ برخی از اصول نحوی به ویژه قضیه عامل پرداخت. بعد از او در چند دهه گذشته اندیشمندانی نوگرا چون ابراهیم مصطفی، شوقی ضیف، مهدی مخزومی با ارایه نظریات جدید پا به این عرصه نهادند و کتاب‌های زیادی در این زمینه نگاشتند که مورد توجه عده‌ای از نحویان و زبان‌شناسان قرار گرفته است. و از بین این نحویان، مخزومی، نحوی عراق به علت دارا بودن تخصص در زمینه نحو و زبان‌شناسی و حس

قوی نقادی موفق‌تر از دیگران ظاهر شده است و توانسته برای بسیاری از مشکلات نحو قدیم راه حل‌ها و راه کارهای ساده پیشنهاد کند که به کارگیری آن‌ها می‌تواند یادگیری علم نحو را آسان کند.

در این مقاله سعی شده است تا یکی از موضوعات مهم نحوی که همواره مورد بحث و اختلاف نحو قدیم و جدید بوده است از نظر دو نحوی قدیم و جدید مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد تا ضمن بازگویی و تحلیل دو دیدگاه نحوی، در جهت اصلاح و تسهیل یکی از موضوعات نحو قدیم، گامی هر چند کوچک برداشته شود و به عنوان حرکتی نو، راه‌گشای پژوهش‌گران محترم باشد.

### زندگانی و آثار ابن هشام:

ابو محمد عبدالله جمال‌الدین بن احمد بن عبدالله بن هشام انصاری در ذی‌القعدة سال ۷۰۸هـ - ۱۳۰۹م در قاهره به دنیا آمد و بزرگ شد. ابن هشام به علم و دانش و علمای زمان خود علاقه فراوانی داشت. در آغاز قرائت‌های مختلف قرآن، مقدمات صرف و نحو، حدیث و لغت را فرا گرفت و سپس نزد بزرگانی چون ابن السراج (۷۴۳هـ)، ابوحیان (۷۴۷هـ)، التاج التبریزی (۷۴۶هـ)، التاج الفاکهانی (۷۳۱هـ) و ابن جماعه (۷۳۳هـ) به کسب و تکمیل علم و دانش از جمله علم نحو پرداخت و خیلی زود توانست به درجه ممتاز علمی دست یابد. او همچنین از فراگیری شعر و ادب نیز غفلت نورزید و دیوان زهیر بن ابی سلمی را نزد ابوحیان غرناطی که از ۶۷۹ ق در مصر اقامت داشت، فرا گرفت. علم حدیث را از بدرالدین بن جماعه آموخت و فقه شافعی را نیز نزد تقی‌الدین سُبکی فرا گرفت. ابن هشام از میان همه استادانش به ابن مرخل، علاقه‌ای خاص داشت و بیشترین دست‌مایه علمی خود را در نحو از او گرفت. وی پس از پشت سر گذاشتن مدارج مهم علمی به تدریس و تألیف روی آورد و در قبه منصوریه به تدریس و تفسیر قرآن مشغول شد و مدتی نیز در شاطیبه، احادیثی را که از ابن جماعه شنیده بود، روایت می‌کرد. از شاگردان معروف او می‌توان ابن ملاح

طرابلسی، ابن ملقن، محمد بن احمد نویری، ابراهیم بن محمد بن عنان و فرزندش محب‌الدین ابن هشام را نام برد. ابن هشام به زودی در نحو به شهرتی عظیم دست یافت و حتی بر استادش برتری یافت. (ابن هشام ۱۹۹۹: ج ۱، ۱۵-۱۸) ابن هشام، وابسته به مکتب نحوی خاصی نیست؛ زیرا در زمان او کشمکش و درگیری بین مکتب‌های نحوی بصره و کوفه دیگر فروکش کرده بود و نحویان، تعصبی نسبت به شخص یا مکتب خاصی نداشتند. از همین رو، وی در آثار خود به آرای نحویان بصره و کوفه هردو استناد کرده است. هرچند که آرای منطقی بصریان به هر حال در سراسر آثار او دیده می‌شود. (فاتحی نژاد، ۱۳۷۲: ج ۵، ۱۱۴)

او در بیشتر موارد بر دیدگاه بصری‌ها پافشاری دارد. برای نمونه دیدگاه سیبویه در خصوص مرفوع شدن مبتدا به وسیله عامل معنوی ابتدائیت و مرفوع شدن خبر به وسیله عامل لفظی مبتدا یا این که افعال ناقصه مبتدا را به عنوان اسمشان مرفوع و خبر را به عنوان خبرشان منصوب می‌کنند یا مفعول به وسیله فعل خود منصوب می‌شود یا مضاف‌الیه مجرور به مضاف است نه مجرور به اضافه و نه به معنی لام محذوف (شرح التصریح به نقل از: ضیف، بی تا، ص ۳۴۷)

وی در زبان عربی، بسیار ماهر و استاد و سرآمد همگان بود. دو کتاب «مغنی اللیب» و «أوضح المسالک» وی در دل همگان جای داشت. از این رو در نزد دانشمندان و ادیبان از منزلت ویژه‌ای برخوردار بود. شهرت ابن هشام به اندازه‌ای بود که ابن حجر صاحب کتاب «الدّرر الكامنة» به نقل از ابن خلدون درباره او گفته است: «ما همچنان در مغرب زمین می‌شنویم که عربی دانی در مصر یا به عرصه نهاده است که به او ابن هشام می‌گویند و از سیبویه نحوی تر است». در صفات و اخلاقش گفته‌اند که مردی متواضع، نیکوکار، مهربان، خوش خلق و دل‌سوز و در طلب علم، بسیار صبور و خستگی‌ناپذیر بود. تاریخ وفات وی را ماه ذی‌القعدة سال ۷۶۱ هـ - ۱۳۶۰ م ذکر کرده‌اند. (ابن هشام ۱۹۹۹: ج ۱، ۱۵ و ۱۶)

ابن هشام، نخست حنفی مذهب بود، سپس به مذهب شافعی درآمد و چون در

مدارس شافعی به مقام شایسته‌ای نرسید، در سال ۷۵۶ ق به مذهب حنبلی گرایید تا بتواند در مدارس حنبلیان به مقام استادی دست یابد. (فاتی نژاد: ۱۳۷۲: ج ۵، ۱۱۴)

### آثار ابن هشام:

بیشتر تألیفات ابن هشام مانند دیگر نحویان هم روزگارش، شرح و تفسیر و اختصار است و چنان‌که می‌دانیم از میانه سده پنجم هجری به بعد که در واقع باید آن را دوران رکود علم نحو خواند، نحویان هیچ ابداع و ابتکاری از خود نداشتند و حتی نحویان معروفی چون ابن مالک نیز بیشتر به تلخیص، شرح و نظم آثار دیگران روی می‌آوردند. ابن هشام نیز از این قاعده مستثنی نیست. از مهم‌ترین آثار وی:

۱. مغنی اللیب عن کتب الأعراب ۲. أوضح المسالک إلى ألفیة ابن مالک ۳. الإعراب عن قواعد الإعراب ۴. الجامع الصغیر ۵. الجامع الکبیر ۶. شذور الذهب ۷. شرح شذور الذهب ۸. قطر الندی و بلّ الصدی ۹. شرح قطر الندی و بلّ الصدی ۱۰. شرح البردة ۱۱. القواعد الصغری ۱۲. القواعد الکبری. (ابن هشام، ۱۹۹۹: ج ۱، ۱۷)

### زندگانی و آثار مخزومی:

مهدی بن محمد صالح بن حسن مخزومی، استاد دانشگاه، ادیب و شاعر معروف عراقی در سال ۱۳۳۵هـ/ ۱۹۱۰م در نجف اشرف از خانواده اصیل عربی مشهور به آل زیار دهم دیده به جهان گشود. وی که از خانواده‌ای ریشه‌دار و بزرگ و در عین حال فقیر به دنیا آمده بود. از همان کودکی، طعم یتیمی را چشید و با درد و رنج و بدبختی آشنا شد. دو ساله بود که پدرش و پیش از پنج سالگی مادرش را وداع گفت. او زیر حمایت و نظارت برادر و خواهرش، روزهای سخت را سپری می‌کرد و به روزهای آینده امیدوار بود. محمد مهدی، علوم اولیه را در همان زادگاهش فرا گرفت. سپس وارد مدرسه محلی «الغری» شد و با گرفتن مدرک ابتدایی از آنجا فارغ‌التحصیل شد و سپس به روش سنتی تحصیلاتش را پی گرفت و به حلقه‌های درسی مسجد هندی زادگاهش درآمد و علوم ادبی و دینی را فرا گرفت. وی برای مدتی وکیل معلم در بازار شیوخ

شد. سپس به مصر رفت و در دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره به تحصیل مشغول شد. او پس از پایان تحصیلاتش در سال ۱۹۴۳ به عراق بازگشت و معلم دانش‌سرای روستایی در منطقه «رستمیه» شد و پس از چهار سال در سال ۱۹۴۷ م به قاهره برگشت و تحصیلات تکمیلی را در آن جا به سرانجام رساند و به مدرک کارشناسی ارشد و دکتری دست یافت. وی رساله کارشناسی ارشد خود را در سال ۱۹۵۱ با عنوان «الخلیل بن أحمد الفراهیدی: أعماله و منهجه» و رساله دکتری خود را در سال ۱۹۵۳ با عنوان «مدرسة الكوفة النحویة و مناهجها فی اللغة و النحو» به پایان برد. او دوباره به عراق بازگشت و به عنوان استاد دانشکده ادبیات عراق مشغول به تدریس شد. انتخاب دو موضوع مهم نحوی برای عنوان رساله سبب شد تا وی در دو زمینه نحو و زبانشناسی تبخّر یابد و در بررسی آرا و نظریات کوفی‌ها و بصری‌ها به یافته‌های جدیدی دست یابد. او پس از گذراندن مرحله دکتری به مطالعه در زمینه ریشه نحو در کتاب‌های جدید و قدیم پرداخت و دوباره به تدریس در دانشکده ادبیات عراق روی آورد. تجربه‌های جدید وی در این زمینه سبب شد تا به برخی از اختلافات نحوی قدیم و جدید دست یابد. اختلافاتی که تنها در اصطلاحات ریشه نداشت، بلکه در تحول ابزاری ساختار نحو ریشه دوانیده بود. در کارنامه آثار وی اشعار قابل قبولی دیده می‌شود. اگرچه مخزومی را بیشتر به عنوان یک نحوی معاصر می‌شناسند. (المخزومی، ۱۹۶۸: ۵-۷ و یعقوب، ۲۰۰۴: ج ۳، ص ۱۲۹۵)

### پایان زندگی مخزومی:

سرانجام مخزومی پس از سالها تلاش علمی، ظهر روز دوازدهم رمضان سال ۱۴۱۴ هـ مصادف با پنجم آذر سال ۱۹۹۳ در حالی که در حلقه درس شاگردانش به پرسش شاگردش دکتر زهیر غازی سعید، درباره مسأله قیاس خلیل بن احمد فراهیدی پاسخ می‌داد و می‌گفت: «در قیاس، منطق عقلی نیست. این قیاس، خارج از دایره زبان است. بی‌گمان، قیاس منطق خارج از زبان زبان... زیرا... نه...؟!» ناگهان دستش را بر روی پیشانی‌اش قرار داد و به صندلی‌اش تکیه داد. انگار چرتش گرفته باشد و دار فانی را وداع

گفت. پیکرش در مقبره «العائلة» در وادی السلام نجف اشرف به خاک سپرده شد.  
(h:\worldclienTCA4EEUDU.htm: 9,10)

### آثار مخزومی:

از آثار مخزومی می‌توان به تالیفات وی در زمینه مسائل نحوی اشاره کرد که عبارتند از:

۱. الخلیل بن أحمد الفراهیدی: أعماله و منهجه
۲. مدرسة الكوفة النحویة و مناهجها فی اللغة و النحو
۳. فی النحو العربی نقد و توجیه
۴. فی النحو العربی قواعد و تطبیق
۵. الدرس النحوی فی بغداد
۶. عبقری من البصرة

### تعریف جمله و فرق آن با کلام:

پژوهش‌گران از زمان افلاطون (ت ۳۴۷ ق.م.) تاکنون بیش از سیصد تعریف از جمله بدست داده‌اند. دیونسیوس تراکس (Thrax dioysions) در قرن اول پیش از میلاد در اسکندریه جمله را این‌گونه تعریف کرده است: «جمله، مجموعه‌ای از کلمات است که اندیشه کاملی را بیان می‌کند». (نحله، ۱۹۸۸: صص ۱۱ و ۱۵)

این تعریف جمع میان دو معیار ساختار و مفهوم است. در میان زبان‌شناسان جدید، سوسور (Saussure) درباره جمله می‌گوید: «جمله گونه‌اساسی از گونه‌های همبستگی است». همبستگی طبق نظر او همیشه دو یا چند واحد زبانی است که پشت سر هم می‌آیند اما بلومفیلد (Bloomfield) بر آن است جمله شکل زبانی مستقلی است. (همان، ص ۱۳) روشن‌ترین و جامع‌ترین تعریف جمله بر اساس مهم‌ترین منابع عربی چنین است:

جمله عبارتی است متشکل از فعل و فاعل مانند: «قام زید» یا مبتدا و خبر، مانند: «زید»

قائم» یا هرگونه عبارتی که در حکم آن دو باشد؛ یعنی اصلشان به یکی از دو مورد اصلی (فعل و فاعل یا مبتدا و خبر) برگردد. مانند: «ضُرِبَ اللَّصُّ» و «أَقَامَ الزَّيْدَانِ» و «كَانَ زَيْدٌ قَائِمًا» و «ظَنَنْتُهُ قَائِمًا».

جمله دو حالت دارد: یا مفید معنایی است که سکوت بر آن جایز است و مخاطب را در انتظار باقی نمی‌گذارد. به عبارت دیگر معنایی کامل را افاده می‌کند که در این حالت به آن کلام<sup>(۱)</sup> می‌گویند مثل: «قام زید» یا «زید قائم» و یا غیر مفید که سکوت بر آن جایز نیست و مخاطبش را در انتظار باقی می‌گذارد که در این حالت اطلاق کلام بر آن درست نیست مانند: «إن قام زید» زیرا کلام جمله‌ای مفید با معنایی کامل است که سکوت پس از آن جایز است. بنابراین جمله، لفظی عام‌تر از کلام است. (ابن هشام، ۱۹۹۹: ج ۲، ۵)

#### تقسیم جمله از نظر ابن هشام:

جمله از نظر ابن هشام به سه قسم فعلیه، اسمیه و ظرفیه تقسیم می‌شود (ابن هشام، ۱۹۹۹: ج ۶/۲). در تعریف دو نوع اول، ابن هشام با نحویان دیگر هم عقیده است، ولی درباره نوع سوم (ظرفیه) دیدگاهی جدید دارد که در میان نحویان دیگر سابقه ندارد هر چند برخی نحویان مانند زمخشری، جمله شرطیه را به عنوان یکی از اقسام جمله ذکر کرده‌اند. درحالی‌که جمله شرطیه را می‌توان جمله فعلیه دانست. جمله ظرفیه از نظر ابن هشام، جمله‌ای است که با ظرف یا جارومجرور آغاز شده باشد مانند: «أَعْنَدَكَ زَيْدٌ» یا «أَفَى الدَّارِ زَيْدٌ». البته در صورتی که زید را فاعل ظرف یا جارومجرور به حساب آوریم، نه این‌که فاعل برای افعال عموم<sup>(۲)</sup> محذوف یا مبتدا برای خبر مقدم (ظرف و جارومجرور) باشد. (همان، ۷)

بنابراین جمله ظرفیه از نظر ابن هشام، جمله‌ای است که یک طرف اسناد آن ظرف یا جارومجرور باشد و بر مسندالیه، مقدم گردد و متکی بر استفهام یا نفی و یا شبه نفی باشد. زیرا اگر ظرف و جارومجرور بعد از مسندالیه بیاید، جمله اسمیه است، مانند:



«زید عندنا» و یا اگر متکی بر نفی و استفهام نباشد، دیگر نمی‌توان اسم مرفوع پس از آن را فاعل به حساب آورد و مبتدای مؤخر است؛ زیرا وجود نفی و استفهام دلیلی بر وجود فعل مقدر است.

اما این مسأله که چگونه ظرف و جارومجرور مثل فعل عمل می‌کنند، همواره مورد توجه و اختلاف نحوی‌های بصره و کوفه بوده است.

کوفی‌ها معتقدند ظرف در صورتی که بر مسندالیه مقدم شود، مثل فعل عمل می‌کند و آن را به عنوان فاعل مرفوع می‌کند و چنین ظرفی در نظر آن‌ها ظرف محلّ یا صفت نام دارد. حال آن‌که بصری‌ها معتقدند ظرف و جارومجروری که بر مسندالیه مقدم شده‌اند، مسندالیه بنا بر مبتدا بودن مرفوع می‌شود نه این‌که فاعل برای ظرف یا جارومجرور باشد. کوفی‌ها برای اثبات ادعای خود به این نکته اشاره می‌کنند که دو جمله: «أمامک زید» و «فی الدار عمرو» در اصل به صورت «حلّ أمامک زید» و «حلّ فی الدار عمرو» بوده است که فعل، جهت اختصار حذف شده و ظرف و جارومجرور به نیابت از فعل در اسم مرفوع عمل کرده است. اما دلیلی که بصری‌ها برای اثبات ادعای خود می‌آورند این است که اسم مرفوع بعد از ظرف و جارومجرور، خالی از عوامل لفظی است و ظرف و جارومجرور نمی‌تواند عامل باشد؛ زیرا اگر آن دو را عامل به حساب آوریم، در آن صورت باید در صحّت جمله‌هایی مانند: «إنّ أمامک زیداً» «ظننتُ خلفک عمراً» تردید کرد. زیرا یک عامل نمی‌تواند بر عاملی دیگر وارد شود. (ابن انباری، ۱۹۹۸: ج ۱، ۵۱ و ۵۲)

اما سیبویه که خود یکی از نحویان بصره است، باور دارد که ظرف در صورتی همچون فعل، فاعل می‌پذیرد که در نقش خبر، صفت، حال و صله ظاهر شده و متکی بر همزه استفهام یا حرف نفی باشد. (سیبویه، ۱۹۸۸: ج ۳: ۱۰۵) بنابراین می‌توان گفت که دیدگاه ابن هشام در مورد جمله ظرفیه تا حدود زیادی شبیه به تعریف سیبویه از ظرف شبه فعل است، ولی همان‌طور که پیش‌تر گفتیم فقط ابن هشام ظرف را از اقسام جمله می‌داند و سیبویه و نحویان دیگر به این تقسیم‌بندی باور ندارند.

## تقسیم جمله از نظر مخزومی:

مخزومی مانند همه نحویان پیش از خود به جز ابن هشام معتقد است که جمله دو نوع است: اسمیه و فعلیه. و درباره نوع سوم که از سوی ابن هشام مطرح شده است می‌گوید: ظرف اگر متکی بر ادوات نفی و استفهام باشد، جمله فعلیه است. مانند: «أفی الدار زیدٌ» یا «هل عندک زیدٌ» و اگر متکی بر ادوات نفی و استفهام نباشد، جمله اسمیه است، مانند: «فی الدار زیدٌ» یا «عندک زیدٌ»؛ نه این که قسم دیگری را به اقسام جمله بیفزاییم و آن را ظرفیه بنامیم. او همچنین در مورد معیار تشخیص جمله فعلیه و اسمیه و تقدیر قرار دادن فعل با ابن هشام در تعارض است. (المخزومی، ۱۹۸۶: ۵۱)

به نظر می‌رسد وقتی ظرف یا جار و مجرور متکی بر ادوات نفی یا استفهام باشند نشان از فعلی مقدّر (حلّ) دارند که برای اختصار حذف شده است. با این حال، فعلیه دانستن چنین جملاتی دور از ذهن نخواهد بود. بر عکس آن در جملاتی که ظرف و جار و مجرور، ادوات نفی و استفهام را به همراه نداشته باشد، نمی‌توان فعلی را در تقدیر گرفت. بنابراین اسمیه دانستن چنین جملاتی، امری مسلم است.

## جمله فعلیه و اسمیه از نظر ابن هشام و مخزومی:

ابن هشام مانند همه نحویان بصره، معتقد است جمله فعلیه جمله‌ای است که با فعل آغاز شود مانند: «قامَ زیدٌ» و جمله اسمیه جمله‌ای است که با اسم آغاز شود مانند: «زیدٌ قام». (ابن هشام، ۱۹۹۹: ج ۲، ۶)

مخزومی ضمن ردّ نظریه بزرگان مکتب نحوی بصره و ابن هشام، عقیده دارد جمله فعلیه و اسمیه با توجه به تعریفی که قداما از آن بدست داده‌اند، فقط از جهت لفظی و ظاهری با هم فرق دارند و از جهت ساختار نحوی و معنایی یکی هستند و هیچ فرقی در آن دو دیده نمی‌شود. برای نمونه، دو جمله «طَلَعَ البدرُ» و «البدرُ طلعَ» که طبق نظر نحویان قدیم به ترتیب فعلیه و اسمیه است از نظر معنی و ساختار یکی هستند و هیچ فرقی با هم ندارند. در هر دو جمله مسندالیه «البدرُ» و مسند «طلع» است. تنها فرقی در ظاهر و لفظ است که در جمله اول مسند موخر و در جمله دوم مقلّم شده است.

بنابراین معنای هر دو عبارت چنین است: «ماه طلوع کرد». طبق نظر مخزومی جمله فعلیه جمله‌ای است که مسند آن بر تجدد دلالت کند یا به دیگر سخن، مسندالیه آن موصوف تجددی و مسند آن، فعل باشد. مخزومی، جمله اسمیه را جمله‌ای می‌داند که مسند آن بر ثبوت و استمرار دلالت کند یا به عبارت دیگر، مسند آن اسم باشد. (المخزومی، ۱۹۸۶: ۳۹-۴۱)

بر اساس تعریفی که مخزومی از دو جمله فعلیه و اسمیه به دست داده می‌توان «طَلَعَ البدر» را برای جمله فعلیه و «البدرُ طالعٌ» را برای جمله اسمیه به کار برد. طبق نظر وی، جمله «البدرُ طالعٌ» را نمی‌توان جمله اسمیه به حساب آورد؛ چرا که مسند این جمله فعل است.

مخزومی در بخشی از کتاب خود به این نکته اشاره می‌کند که اگر جمله «البدرُ طالعٌ» را جمله فعلیه بدانیم به بسیاری از مشکلات و پیچیدگی‌های نحو قدیم پایان می‌دهیم. او سپس در رد ادعای نحویان مبنی بر اسمیه بودن این جمله و جملاتی مشابه آن، به دلایل زیر استناد می‌کند:

۱. در صورت اسمیه بودن جمله «البدر طالع»، کلمه «البدر» مبتدا و فاعل فعل، ضمیر مستتر «هو» است که به مبتدا بر می‌گردد<sup>(۳)</sup>. این امر سبب می‌شود تا یک جمله بسیط (صغری) به یک جمله مرکب (کبری) تبدیل شود. که مسندالیه در اولی «البدر» و در دومی ضمیری است که به مبتدا بر می‌گردد.

۲. در مواردی که ادوات شرط بر چنین جمله‌هایی وارد شوند، مجبور می‌شویم فعلی در تقدیر بگیریم. در آن صورت «البدر» فاعل فعل مقدر است. برای نمونه در جمله «إن البدرُ طالعٌ»، کلمه «البدر» فاعل برای فعل شرط محذوف است. بنابراین تقدیر جمله چنین است: «إن طلعَ البدرُ طالعٌ».

۳. جمله «البدر طالع»، جمله‌ای فعلیه است که تقدیم مسندالیه، تنها برای اهتمام است.

۴. فعل در زبان سامی و عربی، اساس کلام را تشکیل می‌دهد، پس نظر ابن هشام و

بصری‌ها مردود است.

مخزومی در چنین جملاتی، فعل را خالی از ضمیری می‌داند که بصری‌ها آن را فاعل می‌شمردند. وی معتقد است که فرق آن با جمله «طلع البدر» این است که جای مسند و مسندالیه عوض شده و در حقیقت اسناد، هیچ‌گونه تغییری رخ نداده است. (المخزومی، ۱۹۸۶: ۴۲ و ۴۳)

در تأیید دلیل چهارم مخزومی می‌توان به این نکته اشاره کرد که اندیشه و ذهنیت عربی اقتضا می‌کند که جمله فعلیه اصل باشد؛ چرا که سلیقه و فطرت عرب در بسیاری از حالات عادی، توجه او را به حدث و رویداد جلب کرده است. در چنین ترکیب‌هایی متکلم نمی‌خواهد توجه شنونده را به کسی که حدث یا رخداد از او سر زده، جلب کند قصد وی، خبر دادن از حدوث است. پس در چنین مواقعی، متکلم خبر خود را با فعل آغاز می‌کند. مانند: «عدا الفرس» یا «عاد المسافر». گاهی عرب به جمله اسمیه پناه می‌برد و آن زمانی است که قصدش توجه دادن به فاعل یا زدودن شک از کسی باشد که فعل از او سر زده است. در مواقعی اسم را پیش از فعل می‌آورد تا آن را تخصیص دهد و یا شک و شبهه را از شنونده بزدايد و مانع گمان باطل او شود. (الجارم، ۱۹۵۳: ۳۴۷)

گذشته از همه این‌ها با کمی تأمل و تعمق در چنین مواردی می‌توان حق را به طرفداران مکتب کوفه به ویژه مخزومی داد که هدفشان آسان‌سازی نحو بوده است. اگر جمله «البدر طلع» و موارد مشابه آن را جمله فعلیه‌ای بدانیم که فاعل آن مقدم شده است، چه اشکالی پیش می‌آید؟ مگر مسندالیه که در این جمله فاعل است نمی‌تواند مقدم شود؟ اگر طبق نظر بصری‌ها، تقدیم فاعل بر فعل جایز نیست، پس چرا مبتدا که مانند فاعل، مسندالیه است باید بر خبر مقدم شود؟ برای حل این مشکل و بی‌اثر شدن این پرسش‌ها، بهتر آن است که در تعریف جمله فعلیه و اسمیه، نظر نحویان کوفه و مخزومی را بپذیریم که می‌گویند: اگر مسند جمله فعل باشد، جمله فعلیه و اگر مسند جمله اسم باشد، اسمیه است. یعنی اگر گفتیم «البدر طلع» یا «طلع البدر» جمله فعلیه است، هر چند که مسندالیه یعنی «البدر» در جمله اول، مقدم و در جمله دوم، مؤخر

شده است. این تقدیم و تأخیر، تنها موجب تفاوت لفظی این دو عبارت و جلب توجه شنونده به سوی مسند یا مسندالیه شده است. اگر هم گفتیم «البدر طالع» جمله اسمیه است؛ زیرا مسند جمله یعنی «طالع»، اسم است.

نحویانی که تقدیم فاعل را بر فعل جایز نمی‌دانند، برای اثبات ادعای خود دلایل گوناگونی آورده‌اند برای نمونه، ابن انباری در این زمینه می‌گوید: «فاعل به مثابه جزئی از کلمه یعنی فعل است»<sup>(۴)</sup> یا ابن یعیش که معتقد است تقدیم خبر فاعل یعنی فعل، واجب است؛ زیرا افزون بر خبر بودن، عامل معمول یعنی فاعل است و رتبه عامل آن است که قبل از معمول ذکر شود.<sup>(۵)</sup>

با نگاهی کلی به دیدگاه نحویان بصره در این زمینه، یعنی جایز نبودن تقدیم فاعل بر فعل می‌توان به یک دلیل اصلی و مشترک پی برد که همانا جایز نبودن تقدیم معمول بر عامل است. به عبارت دیگر آن‌ها معتقدند که فعل، عامل و فاعل، معمول است و از آنجا که عامل باید قبل از معمول بیاید بنابراین، فعل نیز باید قبل از فاعل بیاید. این همان مسأله‌ای است که بارها نحویان کوفه و به پیروی از آنان نحویانی چون ابن مضاء قرطبی، ابراهیم مصطفی، ابراهیم السامرائی، شوقی ضیف و مخزومی آن را مردود دانسته و در رد آن تقدیم فاعل بر فعل را روا و درست دانسته‌اند. ابن مضاء در این زمینه می‌گوید: چیزی که باعث شد در جمله «زید قام» فاعل جمله را ضمیر مستتر «هو» بدانند، قطعاً سخن نحویان است که گفته‌اند: فاعل مقدم نمی‌شود. (القرطبی، بی تا: ۹۰)

مخزومی ضمن رد این نظریه‌ها معتقد است که این تعاریف و توجیها با طبیعت زبان هیچ سازگاری ندارد و فقط تعلیلی فلسفی است که موجب دشواری فهم می‌گردد. در حقیقت نحویان پیشین، عامل نحوی را با علت فلسفی مقایسه کردند و به این نتیجه رسیدند که چون تقدیم معلول بر علت جایز نیست، بنابراین تقدیم معمول بر عامل هم جایز نیست. (المخزومی، ۱۹۸۶: ۴۳)

باید گفت مخزومی در به دست دادن نظریه خود در باب جایز بودن تقدیم فاعل بر فعل تا حدود زیادی از دیدگاه نحویان کوفه و همچنین ابن مضاء قرطبی تأثیر پذیرفته

است، به‌ویژه این‌که بحث ردّ عوامل نخستین بار از سوی ابن مضاء در قرن ششم هجری مطرح گردید. همان‌کسی که در کتاب خود «الرّد علی النحاة»، نحویان قدیم را به تحلیل‌های ناروا و تعلیل‌های فلسفی بی‌فایده متهم می‌کند.<sup>(۶)</sup> (القرطبی، بی تا: ص ۲۴)

حقیقت آن است که جمله، صورت لفظی فکر و اندیشه است. اندیشه‌ای که ظهور خارجی پیدا می‌کند. کارکرد آن هم انتقال مفاهیم ذهنی متکلم به ذهن شنونده است. جمله نیز از دو رکن ساخته می‌شود: مسندالیه و مسند. تقسیم‌بندی پیشینیان بر اساس تکیه بر مسندالیه است که در زبان عربی جایگاه مهمی ندارد. بنابراین بهتر آن است که بگوییم «تقسیم جمله باید بر اساس مسند باشد نه مسندالیه؛ زیرا اهمیت سخن یا یک خبر بر معنای مسند و کارکرد آن استوار است». (المخزومی، ۱۹۸۶: ص ۸۶)

#### جمله شرطیه از نظر ابن هشام و مخزومی:

تعریفی که نحویان پیشین و از جمله ابن هشام از جمله شرطیه دارند، همان تعریفی است که بیشتر کتاب‌های نحوی بدان پرداخته‌اند، یعنی جمله‌ای که دارای دو جزء، فعل شرط و جواب شرط است. اولین جزء آن یعنی فعل شرط که در زبان فارسی به جمله پیرو معروف است، حکم سبب و علت را دارد که وقوع جمله دوم وابسته به وقوع آن است. دومین جزء یعنی جواب شرط که در واقع جمله پایه و اصلی به حساب می‌آید، مسبب و معلول فعل شرط است. درباره اعراب آن‌ها هم بحث‌های متفاوتی را از کتاب‌های مختلف شنیده‌ایم. از جمله این‌که جمله شرطیه به وسیله عوامل لفظی که ادوات جازمه یا اسم شرط<sup>(۷)</sup> نام دارند، مجزوم می‌شود. مشروط به این‌که فعل شرط بر جواب شرط مقدم گردد یا فعلی خبری و متصرف باشد. و درباره جواب شرط هم گفته‌اند هر گاه همراه با فاء یا اذای فجائیه بیاید، محلاً مجزوم می‌شود، چرا که عامل نمی‌تواند یک راست در جواب شرط اثر بگذارد. (ابن عقیل ۱۹۹۱: ج ۲، ۴۲۲ و ۴۲۳)

ابن هشام هم در بحثی با عنوان «الجمل التي لها محل من الإعراب» به این نکته

اشاره می‌کند. (ابن هشام، ۱۹۹۱: ج ۲، ۶۲)

مخزومی جمله شرطیه را یک جمله می‌داند، نه دو جمله. وی معتقد است جمله شرطیه از جهت عقلی و منطقی دو جمله محسوب می‌شود، ولی از نظر نحوی و لغوی یک جمله. چرا که هر دو جزء در صدد بیان یک فکر هستند که برخاسته از ذهن متکلم است.

همچنین وی بحث اعراب محلی جمله شرطیه و نظریه‌های متفاوت آن را از بحث‌های بی‌فایده نحو بر می‌شمارد که موجب درازگویی و پیچیدگی موضوع می‌گردد. (المخزومی، ۱۹۸۶: ص ۵۷ و ۵۸)

### اعراب جمله از نظر ابن هشام و مخزومی:

ابن هشام، جمله را به دو گروه تقسیم کرده است. گروه اول که محلی از اعراب ندارد هفت بخش می‌شود و گروه دوم شامل جمله‌هایی است که محلی از اعراب دارند که عبارتند از:

۱. جمله خبریه، مانند: «زیدٌ أضرُّهُ»
۲. جمله حالیه، مانند: «و لا تَمْنَنُ تَسْتَكْبِرُ» (مدثر/ ۶۷)
۳. جمله مفعولی، مانند: «قالَ: إني عبدُالله» (مریم/ ۳۰)
۴. جمله مضاف إليه، مانند: «و السلامُ علىَّ يومَ وُلِدْتُ» (مریم/ ۳۳)
۵. جمله جواب شرط جازمی که مقرون به فاء یا اِذای فجائییه باشد، مانند: «إِن تَقُمْ فساأقوم»
۶. جمله وصفیه، مانند: «مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا بَيْعُ فِيهِ» (بقره، ۲۵۴)
۷. جمله تابع برای جمله‌ای که محلی از اعراب دارد، مانند: «زیدٌ قام أبوه و قعدَ أخوه» (ابن هشام، ۱۹۹۹: ج ۲، ۴۸-۶۷)

مخزومی، نظریه نحویان از جمله ابن هشام را درباره اعراب محلی جمله‌ها، برآمده از تئوری عامل و معمولی می‌داند که ذهن نحویان را تحت الشعاع خود قرار داده است تا جایی که وظیفه لغوی جمله را فراموش کردند و به مسائل حاشیه‌ای که هیچ سودی برای نحو ندارد پرداخته‌اند. مخزومی معتقد است هر جمله‌ای دو وظیفه دارد: یکی

وظیفه عمومی که میان همه جمله‌ها مشترک است؛ چه آن‌هایی که به نظر نحویان محلی از اعراب دارند و چه آن‌هایی که محلی از اعراب ندارند. آن وظیفه عبارت است از انتقال مفاهیم ذهن متکلم به گوش شنونده. دیگری وظیفه خصوصی است که ویژه همان جمله‌هایی است که طبق نظر نحویان، محلی از اعراب دارند. یعنی جمله‌هایی که نقش خبریه، وصفیه، حالیه و... دارند. مخزومی در ادامه با بیان یک مثال روشن ثابت می‌کند که بحث اعراب محلی، هیچ تأثیری در فهم معنای کلام ندارد و امری زاید و بی‌حاصل است. او می‌گوید درباره اعراب جمله «محمد أبوه فقیه» بهتر آن است که بگویی «محمد» مبتدأست و عبارت «أبوه فقیه» خبر مبتدأ. یا درباره جمله «جاءنا رجل یتوکأ علی عصا» همین که بگویی عبارت «یتوکأ علی عصا» جمله وصفیه‌ای است که برای تخصیص نکره آمده است، کفایت می‌کند. از آنجا که مخزومی به دنبال ابطال اندیشه عامل نحوی است، معتقد است که اگر عمل فعل را که از قوی‌ترین عامل نحوی است از بین ببریم، حذف بقیه عوامل نحوی به آسانی صورت می‌پذیرد. (المخزومی، ۱۹۸۶: ص ۶۱ و ۶۲)

#### نتیجه:

پس از بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های دو نحوی بزرگ قدیم و جدید در یکی از موضوعات مهم نحوی، این مهم حاصل شد که نحو جدید با ارائه راه کارهای بسیار ساده و به دور از تحلیل‌ها و تعلیل‌های عقلی و فلسفی که نحو قدیم را دربند خود گرفتار کرده است، توانسته است گام‌های مفید و مؤثری برای تدوین نحوی آسان برای نواندیشان و نوآموزان بر دارد و بسیاری از مسائل و موضوعات پیچیده نحوی را در دامن طبیعت زبان شناسی و معنی‌شناسی به مباحثی ساده و به دور از هر گونه تکلف تبدیل کند. کوتاه سخن این‌که هدف همه نحویان جدید فراگیری نحو است نه فراگریزی. آرای مخزومی از چند جهت نسبت به آرای نحویان دیگر، دارای امتیاز است:

۱. به نسبت تخصص و تعمق وی در زمینه علم نحو و زبان‌شناسی، نظریات وی



دقیق‌تر و گیراتر است.

۲. او بر خلاف نحویانی چون شوقی ضیف در گزینش مباحث نحوی، کوچک‌ترین تعصبی از خود نشان نداده است، بلکه آنچه را که با طبیعت زبان سازگار بوده و با آن همخوانی داشته برگزیده است.

۳. او بر خلاف نحویان دیگر در طرح مسائل مهم نحوی و ارائه راه حل‌های مربوط به آن، همواره از نظر نحویان پیشین چون سیبویه، ابن هشام به نیکی یاد می‌کند.

۴. او در بیشتر مباحث، ضمن بررسی نظریه‌های مختلف با بدست دادن دلایل و شواهد روشن، به ردّ نظریه‌های آن‌ها می‌پردازد و نظری نو پیش می‌کشد.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. ابن مالک در تعریف کلام می‌گوید:

«كلامنا لفظٌ مفيدٌ كاستقيم واسمٌ و فعلٌ ثمَّ حرفٌ الكلم»

«کلام در نزد ما نحویان لفظی است مفید که سکوت بر آن جایز باشد. مانند «استقیم» (= پایدارباش) و کلم (اسم جنس) شامل اسم و فعل و حرف می‌شود. (ابن عقیل، ۱۹۹۱: ج ۱، ۱۷)

۲. افعال عموم افعالی هستند که بر وجود مطلق دلالت می‌کنند و حذفشان در زبان عربی واجب است. این افعال عبارتند از: کان، وجد، حصل، ثبت و استقرّ

۳. زیرا طبق نظر بصری‌ها فاعل نمی‌تواند بر فعل یا شبه فعل مقدم شود. ابن مالک در این باره می‌گوید:

و بعد فعلٍ فاعلٌ فإنَّ ظَهَرَ فَهُوَ وِإِلَّا فَضْمِيرٌ اسْتَرَّ

اما کوفی‌ها تقدیم فاعل را بر فعل یا شبه فعل جایز می‌دانند و بیت زیر را شاهد می‌آورند:

ما للجمالِ مشيهاً وئيداً أجنداً يحملنَ أم حديداً

که در این بیت «مشیها» فاعل برای شبه فعل یعنی «وئیدا» است. (ابن عقیل، ۱۹۹۱: ج ۲، ۳۶۶)

۴. «الفاعل ينزل منزلة الجزء من الكلمة و هي الفعل» (المخزومی، ۱۹۸۶: ۴۳)

۵. «إنما وجب تقديم خبر الفاعل - یعنی الفعل - لأمر وراء كونه خبراً، و هو: كونه عاملاً، و رتبة

العامل أن يكون قبل المعمول و كونه عاملاً فيه سبب أوجب تقديمه» (ابن عییش، ج ۱، ۷۴)

۶. نگارنده این سطور در مورد ابن مضاء و دیدگاهش آورده است:

رائد نحو عربی، ابن مضاء قرطبی داده جوابِ نحویان، یکی پس از آن دگری

گام نخست او چه بود؟ ردّ عوامل و علل دلیل او از آن چه بود؟ ایجاد اطناب و خجل (رضایی، ۱۳۸۰: ۳۷)

۷. این ادوات که تعدادشان به ۱۲ عدد می‌رسد، جازم دو فعل هستند که همگی به جز «إن» و «إذما» اسم محسوب می‌شوند و همگی به جز «أی» مبنی هستند. ابن مالک در این باره می‌گوید:  
 وَأَجْزَمُ بِيْنُ وَمَنْ وَ مَا وَ مَهْمَا أَيْ، مَتَى، أَيَانًا، أَيْنَ إِذْمَا  
 كَحَيْثُمَا أَتَى وَ حَرْفٌ إِذْمَا كَأَنَّ وَ بَاقِيَ الْأَدْوَاتِ اسْمَا  
 (ابن عقيل ۱۹۹۱: ج ۲، ۴۲۲)

### منابع:

قرآن کریم.

ابن الأبنباری، کمال الدین، ۱۹۶۱، *الإتصاف فی مسائل الخلاف بین النحویین*، الطبعة الرابعة. بیروت، المكتبة العصرية.

ابن عقيل، ۱۹۹۱، *شرح الألفیة*، بیروت، دارالفکر.

ابن هشام، عبدالله، ۱۹۹۹، *معنی اللیب عن کتب الأعاریب*، تحقیق و تعلیق: برکات یوسف هبّود، الطبعة الأولى، بیروت، شركة دار الأرقم بن أبی الأرقم.

ابن یعیش، بی تا، *شرح المفضل*، القاهرة، مكتبة المتنبی.

الجارم، علی، ۱۹۵۳، *الجملة العربیة أساس التعبير فی اللغة العربیة*، مجمع اللغة العربیة، الجزء السابع. دمشق. مطبعة وزارة المعارف العمومیة.

رضایی، ابوالفضل، ۱۳۸۰، *نگاهی نو به نحو عربی در برتو آرای مخزومی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه تربیت مدرس.

سیبویه، ۱۹۸۸، *الکتاب*، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتب العلمیة.

ضیف، شوقی، بی تا، *المدارس النحویة*، الطبعة السابعة، القاهرة، دارالمعارف.

فاتحی نژاد، عنایت الله، ۱۳۷۲، *ابن هشام، دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، چاپ اول، تهران.

القرطبی، ابن مضاء، بی تا، *الردّ علی النحاة*، الطبعة الثالثة، القاهرة، دارالمعارف.

المخزومی، مهدی، ۱۹۸۶، *فی النحو العربی نقد و توجیه*، الطبعة الثانية، بیروت، دارالرائد العربی.

نحلة، محمود احمد، ۱۹۸۸، *مدخل إلى دراسة الجملة العربیة*، بیروت، دارالنهضة العربیة.

یعقوب، امیل بدیع، ۲۰۰۴، *معجم الشعراء منذ بدء عصر النهضة*، چاپ اول، بیروت، دار صادر.